

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۹۵/۰۸/۲۲

آشنایی بیشتر با شخصیت «ابوموسی اشعری»!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله بحث ما در رابطه با شبهات تقيه بود که خدمت دوستان عرض شد از جمله کسانی که سخنی درباره تقيه دارند و تقيه را مشروع می‌دانند، «صحابه» هستند. از اقوال صحابه از افرادی مانند «عبدالله بن مسعود»، «ابوهریره»، «حذیفه»، «عبدالله بن عمر» و «ابن عباس» مطالبی آوردیم و به «ابو موسی اشعری» رسیدیم.

«ابوموسی اشعری» می‌گوید:

«إِنَّا لَنَكْشِرُ فِي وُجُوهِ أَقْوَامٍ وَإِنَّ قُلُوبَنَا لَتَلْعَنُهُمْ»

ما در ظاهر به صورت بعضی افراد می‌خندیم ولی قلبمان آن‌ها را لعنت می‌کند.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ۵، ص

۲۲۷۱، باب المداواة مع الناس

سپس آقای «قرافی مالکی» متوفای ۶۸۴ هجری می‌گوید:

«يريد الظلمة والفسقة الذين يتقى شرهم ويتبسم في وجوههم»

مراد «ابو موسی اشعری» آن دسته از ظالمین و فاسقین هستند که با تبسم به آنها، انسان از شرشان در امان می ماند.

الفروق أو أنوار البروق فی أنواع الفروق (مع الهوامش)، اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن إدريس الصنهاجی القرافی، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م، الطبعة: الأولى، تحقیق: خلیل المنصور، ج ۴، ص ۴۰۰

در اینجا هم دیگر بحث تقیه از کفار نیست، بلکه تقیه از مسلمان فاسق و مسلمان ظالم است.

آشنایی بیشتر با شخصیت «ابوموسی اشعری»!

آنچه در رابطه با «ابو موسی اشعری» به ذهنم می رسد، این است که عموم طلبه های ما که تا حدودی اطلاعاتی از «ابو موسی اشعری» دارند، این اطلاعاتشان تقریباً به قضیه جنگ جمل برمی گردد و بیش از آن شاید مطالبی در ذهن آقایان نباشد.

بعد از به خلافت رسیدن آقا امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)، حضرت، «ابو موسی اشعری» را که در زمان عثمان حاکم کوفه بود، برخلاف میلشان و با اصرار «مالک اشتر نخعی»، ابقاء کردند. در حقیقت حضرت تمام فرماندارانی که از طرف عثمان حاکم مناطقی بودند را عزل کرد. تنها فرمانداری که امیرالمؤمنین عزل نکردند و به اصرار «مالک اشتر» او را ابقاء کردند، «ابو موسی اشعری» بود.

ایشان در زمان عثمان حاکم کوفه بود؛ اما زمانی که شکایت از او زیاد شد عثمان او را عزل کرد و فرد دیگری را جای او گذاشتند. دومرتبه مردم کوفه به عثمان فشار آوردند و او «ابو موسی اشعری» را دوباره ابقاء کرد و او در کوفه ماند.

«ابو موسی اشعری» جزو کسانی بود که ابتداء با امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بیعت نکرد و بعد از گذشتن مدتی، آنهم با اصرار دیگران یا با فشار دیگران بیعت کرد!

در قضیه جنگ «جمل» زمانی که امیرالمؤمنین نامه نوشتند و دستور دادند که برای بصره نیرو بفرستید، او بر منبر رفت و به مردم گفت: "این جنگ مسلمان کشی است، هیچکسی نباید به این جنگ برود!"

«مالک اشتر» به کوفه رفت و هرکاری کرد نتوانست مردم را به جنگ بفرستد. امام حسن مجتبی (علیه السلام) به کوفه رفتند و سخنرانی کردند، و مردم را برای جنگ ترغیب کردند اما بلافاصله «ابو موسی اشعری» کارشکنی کرد.

در نهایت امیرالمؤمنین حکم عزل «ابو موسی اشعری» را به دست «عمار» داد و او به کوفه رفت و «ابو موسی اشعری» را عزل کرد. ابوموسی بعد از عزل هم باز کارشکنی کرد و از کوفه فرار کرد و به سمت مکه رفت و دیگر در کوفه نماند.

این مطالب، بیوگرافی مختصر «ابو موسی اشعری» است، که دوستان هم در همین حد از او اطلاع دارند. اما حقیقت امر این است که «ابو موسی اشعری» فراتر از این قضایا است. در کتب شیعه و اهل سنت مطالبی در رابطه با «ابو موسی اشعری» وارد شده است که عزیزان باید مقداری بیشتر به آن دقت کنند.

روایت اول را «فسوی» در «المعرفة و التاريخ» و «ذهبی» در «سیر أعلام النبلاء» از «أعمش» و او از «شقیق» نقل می‌کند که: با «حذیفه» در مسجد نشسته بودیم، «عبدالله بن مسعود» و «ابو موسی اشعری» وارد مسجد شدند. در همین حال «حذیفه» گفت:

«أَحَدُهُمَا مُنَافِقٌ»

یکی از این دو نفر منافق هستند،

« ثُمَّ قَالَ: إِنَّ أَشْبَهَ النَّاسِ هَدْيًا وَدَلًّا وَسَمًّا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُ اللَّهِ. »

سپس گفت: عبدالله بن مسعود از نظر قیافه و سخن گفتن و راه رفتن شبیه ترین مردم به پیغمبر اکرم است.

در اینجا غیر از «ابو موسی اشعری» مصداقی برای منافق نمی‌ماند. محقق این کتاب «شُعَيْبُ الْأَرْنَؤُوط» است که یکی از وهابیان شاخ‌دار است. ایشان غالب کتب اهل سنت از قبیل «مسند أحمد بن حنبل» و «سیر أعلام النبلاء» را تحقیق کرده است و به طور کلی تحقیقات زیادی دارد. تخصص او هم عمدتاً در حوزه تحقیق کتب اولیه اهل سنت است. ایشان در حاشیه این روایت می‌نویسد:

«رجاله ثقات»

رجال این روایت ثقه هستند،

«فإن صح هذا عن حذيفة ولا إخاله يصح»

به ذهن من نمی‌آید که این روایت صحیح باشد،

«فإنه قد أخطأ في حق هذا الصحابي الجليل الذي استعمله النبي صلى الله عليه وسلم هو ومعاذا على

اليمن،»

این صحبتها در مورد این صحابی جلیل ابوموسی که پیغمبر اکرم او و معاذ را به عنوان نماینده فرستادند، درست نیست و اشتباه است.

«وولى للخليفين عمر وعثمان، وشهد له فضلاء الصحابة بوفور عقله»

و از طرف عمر و عثمان والی بود و فضلاء صحابه می‌گویند که عقل او خیلی زیاد بود.

او در ادامه می‌گوید:

«أن حذيفة إنما قال ذلك في حالة الغضب»

حذیفه عصبانی و غضبناک شده است و چنین حرفی را زده است.

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر:

مؤسسة الرسالة - بیروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی،

ج ۲، ص ۳۹۴، باب ۸۲ - أبو موسى الأشعری

خیلی عجیب است که او می‌گوید: راویان این روایت ثقه هستند، اما به ذهن ما نمی‌آید که این صحابه جلیل، مشکلی داشته باشد.

روایت دیگری در کتاب «تاریخ دمشق» جلد ۳۲ صفحه ۹۴ وارد شده است که خیلی جالب است. از «ابی یحیی حکیم» نقل شده است:

«كنت جالسا مع عمار فجاء أبو موسى فقال ما لي ولك»

من و عمار نشستہ بودیم کہ ابو موسی آمد و بہ عمار گفت: چه ارتباطی بین من و تو وجود دارد؟

«قال الست اخاك»

گفت: من برادر تو نیستم؟

مراد «ابو موسی اشعری» این بود کہ چرا دست از من بر نمی‌داری و بر علیہ من حرف می‌زنی؟! دقت کنید کہ «عمار» و «حذیفه» جزء کسانی بودند کہ در لیلہ عقبہ کہ تعدادی از صحابه قصد ترور پیغمبر اکرم را داشتند، در کنار پیغمبر حضور داشتند. یکی جلوی ناقہ پیغمبر اکرم و دیگری پشت سر حرکت می‌کرد. و اگر اشتباه نکنم،

«حذیفه» جلو بود و «عمار» عقب بودند و هردو دوازده نفری که می‌خواستند پیغمبر اکرم را ترور کنند و شترش را هل بدهند از بالای گردنه به پایین پرتاب کنند را دیدند.

«عمار» در جواب ابوموسی گفت:

«قال ما ادری إلا أنى سمعت رسول الله يلعنك ليلة الجمل»

عمار گفت: نمی‌دانم برادرت هستم یا نه، ولی شنیدم که پیغمبر اکرم در لیلۃ الجمل (لیله عقبه) تو را لعنت کرد.

«قال انه قد استغفر لی»

ابو موسی اشعری گفت: پیغمبر اکرم بعد از او برای من استغفار کرد،

«قال عمار قد شهدت اللعن ولم اشهد الاستغفار»

عمار گفت: لعنت پیغمبر اکرم را شنیدم، اما استغفار ایشان را نشنیدم.

تاریخ مدینة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، اسم المؤلف: أبو القاسم علی بن

الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعی، دار النشر: دار الفكر - بیروت - ۱۹۹۵، تحقیق: محب الدین

أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ج ۳۲، ص ۹۳

با اینکه آقایان بیش از حد روی این مسئله مانور می‌دهند، ولی ما کاری با این دو روایت نداریم؛ این آقایانی که می‌گویند:

«والصحابۃ کلهم عدول»

المجموع: النووی، ج ۱، ص ۶۲، فصل الحدیث المرسل

یا می گویند:

«الصحابة كلهم من أهل الجنة قطعاً»

الإصابة في تمييز الصحابة، المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢ هـ)،

تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى

- ١٤١٥هـ، ج ١، ص ١٦٣

مصدق روشن بازی کردن با حقایق تاریخی در منابع اهل سنت!

دوستان خوب دقت کنند که کتاب «صحيح مسلم» جمله ای را نقل کرده، اما راوی کم لطفی، یا خباثت و یا

پرده پوشی به خرج داده است. می گوید:

«حدثنا أبو الطفيل قال كان بين رجلٍ من أهلِ العَقَبَةِ وَبَيْنَ حُدَيْفَةَ بَعْضُ ما يَكُونُ بين الناسِ

ابوطفیل نقل می کند که بین مردی از اهل عقبه و بین حذیفه بگو مگویی صورت گرفت.

«فقال أَنشُدْكَ بِاللَّهِ كَمْ كان أَصْحابُ العَقَبَةِ»

گفت تو را به خدا قسم اصحاب عقبه چند نفر بودند؟!

«فقال له الْقَوْمُ أَخْبِرْهُ إِذْ سَأَلَكَ»

مردم به او گفتند که جواب او را بده!

«قال كَنا نُخْبِرُ أَنَّهُمْ أَرْبَعَةَ عَشَرَ»

او گفت: به ما می گویند چهارده نفر بودند.

«فَإِنْ كُنْتَ مِنْهُمْ فَقَدْ كَانَ الْقَوْمُ حَمْسَةَ عَشَرَ»

عمار گفت: اگر تو هم به حساب بیایی پانزده نفر هستید.

«وَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْهُمْ حَزَبٌ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ»

خدا را شاهد می‌گیرم که دوازده نفر آنان محارب خدا و پیغمبر اکرم بودند.

صحیح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء

التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج ٤، ص ٢١٤٤، باب ٢٧٧٩

این مطالب به صورت رمزی بین «حذیفه» و یکی از اصحاب عقبه ردوبدل شده است؛ مطالبی در مورد افرادی که تصمیم به ترور پیغمبر اکرم داشتند.

بنده تمام شرح‌هایی که بر کتاب «صحیح مسلم» نوشته شده است را گشتم تا ببینم این «رجل» چه کسی است؟! «نووی» در غالب اوقات زمانی که کلمه «رجل» می‌آید، می‌گوید: «ان المراد من رجل فلان»، اما در اینجا اصلاً و ابداً حرفی به میان نیاورده است!

همچنین «سیوطی» در کتاب «دیباج علی مسلم» که شرح صحیح مسلم هست، اصلاً حرفی در این زمینه به میان نیاورده است. کسانی که آمدند این حدیث را شرح کرده‌اند، هیچکسی نگفته است که مراد از «رجل» چه کسی بوده است!!

«نووی» فقط می‌گوید: این عقبه، آن عقبه‌ای که با پیغمبر اکرم بیعت کردند نیست:

«وإنما هذه عقبة على طريق تبوك اجتمع المنافقون فيها للغدر برسول الله صلى الله عليه وسلم في

غزوة تبوك فعصمه الله منهم»

او فقط به همین مقدار کفایت کرده است. او تنها عبارت:

«رجل من أهل العقبة»

مردی از اصحاب عقبه،

شرح صحیح مسلم؛ النووی، ناشر: دار الكتاب العربی - بیروت - لبنان، ج ۱۷، ص ۱۲۶

را بیان کرده است و نامی به میان نیاورده است. بنده خیلی تلاش کردم و شاید بیش از یک ساعت و نیم تمام مصادر را زیرورو کردم تا بینم این «رجل» چه کسی است. در نهایت دیگر داشتم ناامید می شدم، زیرا هیچکسی آن را نیاورده بود. نه در کتب شیعه و نه در کتب اهل سنت، نیامده است که این «رجل» چه کسی است!! در کتاب «مسند أحمد بن حنبل» هم همان تعبیر «مسلم» وارد شده است که می گوید:

«كان بين حذيفة وبين رجلٍ من أهل العقبة ما يكون بين الناس»

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، دار النشر: مؤسسة قرطبة

- مصر، ج ۵، ص ۳۹۰، ح ۲۳۳۶۹

در نهایت به «ابن ابی شیبیه» که استاد «بخاری» و «مسلم» است و متقدم بر «مسلم» است، مراجعه کردم.

«مسلم» متوفای ۲۶۱ هجری است، اما «ابن ابی شیبیه» متوفای ۲۳۵ هجری است.

دیدم که ایشان به صورت واضح این جمله را معنا کرده است و مراد از «رجل» را مشخص کرده است. او می گوید:

«كان بين حذيفة وبين رجل منهم من أهل العقبة بعض ما يكون بين الناس، فقال: أنشدك بالله، كم

كان أصحاب العقبة؟ فقال القوم: فأخبره فقد سألك، فقال أبو موسى الأشعري: قد كنا نخبر أنهم أربعة

عشر، فقال حذيفة، وإن كنت فيهم فقد كانوا خمسة عشر»

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار ، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي ، دار
النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ١٤٠٩ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ج ٧، ص ٤٤٥،

ح ٣٧١٠٤

با دیدن این عبارت، معما حل شد!! مشخص که این «رجل» که «احمد بن حنبل» نام آن را مخفی کرده است،
«مسلم» اسم آن را مخفی کرده است و شارحین مسلم هم آن را مخفی کردند چه کسی بوده است؛ درحالی که
قطعاً همه می دانستند او چه کسی است!

«نووی» متوفای ٦٧٦ هجری است که معاصر با سال وفات «محقق حلی» استاد «علامه» است. آیا امکان دارد
که او حرف «مسلم» را ببیند، روایت آقای «احمد بن حنبل» متوفای ٢٤١ هجری را ببیند؛ اما حرف «ابن ابی
شبیبه» را ندیده باشد؟! اگر این روایت متعلق به بعد از «مسلم» و «احمد بن حنبل» بود، مسئله فرق می کرد!
بنده تمام افراد حتی علمای شیعه که این روایت را آوردند، هرچه گشتم که ببینم آیا کسی از علمای شیعه و
بزرگواران به این مسئله اشاره دارند یا نه، پیدا نکردم! این روایت نتیجه کشفیات خود ما بوده است. این روایات
مصدق بارز بازی کردن با حقایق تاریخی است!!

شما ببینید در قضیه نماز ابوبکر به جای پیغمبر، «بخاری» می گوید: پیغمبر اکرم رفت به مسجد، درحالی که یک
دستش در گردن مردی و دست دیگرش در گردن عباس بود. این «رجل» چه کسی بوده است؟! «عایشه» و
«حفصه» هم ندیدند که آن مرد چه کسی است!؟

اگر اشتباه نکنم در «مسند أحمد بن حنبل» وارد شده است که مراد از «رجل» علی بن ابی طالب است. جالب
این است که در ادامه روایت می گوید:

«أندری من ذلك الرَّجُلُ هو علي بن أبي طالبٍ ولكنَّ عَائِشَةَ لَا تَطِيبُ لَهَا نَفْسًا»

آیا نمی دانی آن رجل چه کسی بود؟ او علی بن ابی طالب بود، ولی عایشه خوشش نمی آید که اسم این مرد را بیاورد.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشیبانی، دار النشر: مؤسسة قرطبة
- مصر، ج ۶، ص ۳۴، ح ۲۴۱۰۷

آنجایی که مدح است با عبارت «رجل» می آید و جایی که ذم هست، باز هم ب عبارت «رجل» می آید. این موارد مصداق بارز بازی کردن با حقایق تاریخ است؛ اما حقیقت پنهان نمی ماند. اگر یک لحظه ابر سیاهی می آید، بعد از چند ساعت ابر می رود و آفتاب خود را نشان می دهد.

شما نگاه کنید ببینید که در قضیه «تحکیم» جنایتی صورت گرفت و «ابو موسی اشعری» هم متوجه شد که سرش کلاه رفته است و علیه «عمرو عاص» صحبت کرد و بعد از آن دیگر با او حرفی نزد؛ گرچه بعد از آن معاویه دل او را به دست آورد و رفت به معاویه پیوست!!

در ماجرای «تحکیم»، امیرالمؤمنین فرمودند که این شخص انسان صالحی نیست، اما مردم قبول نکردند. امیرالمؤمنین می دانستند که این شخص صلاحیت حکمیت ندارد؛ زیرا سوابق این شخص کاملاً روشن بود!

از آن طرف پسر «ابو موسی اشعری» به نام «ابو برده» که یکی از منافقین و دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است. معاویه همواره به او می گفت: "پدرت به من خدمتی کرده است که من باید آن خدمت را در حق تو جبران کنم!"

اگر ما در کارهای علمی بتوانیم این نکات ریز و کلیدی را به خوبی استخراج کنیم، خیلی ارزشمند خواهد بود. با تلاش در میان عبارات و کلمات علماء، پی می بریم که یکی از کسانی که در ليله عقبه تصمیم بر ترور پیغمبر اکرم داشتند، «ابو موسی اشعری» بود.

به خاطر همین مسئله، آقایان روی روایاتی که در مذمت «ابو موسی اشعری» هست، سرپوش گذاشتند. «ابن عبد البر» زمانی که می‌آید به اینجا می‌رسد، می‌گوید:

«فقد روی فيه الحذيفة كلام كرهت ذكره»

از حذیفه کلامی نقل شده است که من دوست ندارم آن را ذکر کنم.

«والله يغفر له»

خدا او را ببخشد.

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر، دار النشر: دار

الجيل - بيروت - ١٤١٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي؛ ج ٣ ص ٩٨٠

خیلی جالب است که همه می‌دانند قضیه چیست!! «ابن عبد البر» متوفای ٤٦٣ هجری است و قضیه برای او کاملاً روشن است. عبارت «کرهت ذکره» بیانگر این است که مسئله‌ای وجود دارد که اگر این شخص بخواهد آن را بیان کند، با اعتقادات او به عصمت صحابه سازگار نیست!

در رابطه با «ابوموسی اشعری» در منابع شیعه؛ «شیخ صدوق» از «ابوذر» روایتی را نقل می‌کند که بد نیست این مطلب را هم داشته باشید؛ البته مصادر آن را نتوانستم پیدا کنم. که پیغمبر اکرم فرمودند: شر اولین و آخرین، دوازده نفر هستند، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین! یکی از شش نفر آخرین «ابو موسی اشعری» است و پیغمبر او را سامری امت اسلام خوانده است!!

در روایت دیگری از امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نقل شده است که حضرت می‌فرماید:

«إِنَّ فِي التَّائِبَاتِ الْأَسْفَلِ سِتَّةً مِنَ الْأُولَىٰ وَ سِتَّةً مِنَ الْآخِرِينَ»

درون تابوتی که در ته جهنم است، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین وجود دارد،

«وَالسُّنَّةُ مِنَ الْآخِرِينَ فَتَعْتَلُ وَ مُعَاوِيَةُ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ وَ نَسِي الْمُحَدِّثُ اثْنَيْنِ»

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر، ج ۳۰، ص ۴۰۹، ح ۶

این روایت هم روایت جالبی است.

دوستان دقت داشته باشند که ما هیچ موقع نباید روی احساسات حرف بزنیم؛ من در رابطه با قضیه «ابو موسی اشعری» گفتم که «صحيح مسلم» از او به «رجل» تعبیر می‌کند و ما هم می‌رویم در منابع می‌گردیم و این «رجل» را پیدا می‌کنیم.

یا مثلاً اگر خواستیم در مورد مسئله حکمیت وارد شویم، باید علمی و مستند وارد بشویم که آیا این حکمیت حساب شده بود یا حساب شده نبود. آنچه در تاریخ آمده است، این است که «ابو موسی اشعری» اصرار داشت که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) را عزل کند، معاویه را عزل کند و «عبدالله بن عمر» را به عنوان خلیفه مسلمین معرفی کند.

«ابو موسی اشعری» نظرش بر «عبدالله بن عمر» بوده است؛ در ابتدا «عمر وعاص» هم موافق شد. آن‌ها زیاد بحث کردند. هرکسی که مطرح می‌شد، «عمر وعاص» کارشکنی می‌کرد و لذا روی «عبدالله بن عمر» با هم توافق کردند.

دومرتبه «عمر وعاص» در مورد او کارشکنی کرد. «عبدالله بن عمر» به «ابو موسی اشعری» نامه نوشت مبنی بر اینکه: "پدرم نهی کرده است از اینکه خلیفه مسلمین شوم. تو حق نداری من را کاندید خلافت کنی!"

«ابو موسی اشعری» در جواب او گفت: "با اینکه پدرت نهی کرده است، من تو را به عنوان بهترین رجل صالح برای خلافت می‌دانم!"

عزیزان دقت کنند مسئله عمیق‌تر از این قضایاست که بگوئیم بله ابوموسی اشعری آدم ساده لوحی بوده و...؛ ما نباید به موضوعی ورود پیدا کنیم، اما زمانی که ورود پیدا کردیم باید تا آخر پیش برویم.

در آخرین شب توافق کردند که «ابو موسی اشعری» و «عمرو عاص» هردو بیایند، و هردو نفر امیرالمؤمنین و معاویه را از خلافت عزل کنند و بگویند: «الأمر بینکم شوری بین المسلمین»!!

«ابو موسی اشعری» رفت بالای منبر و گفت: "من هم علی را عزل می‌کنم و هم معاویه را عزل می‌کنم. مردم شما خودتان یک شورایی تشکیل بدهید تا یک نفر را انتخاب بکنید."

«عمرو عاص» رفت و گفت: "صاحب علی آمد و علی را عزل کرد، اما اینکه صاحب من معاویه را عزل کرد من قبول ندارم. او علی را عزل کرد و من هم عزل می‌کنم؛ اما او معاویه را عزل کرد، ولی من عزل نمی‌کنم!"

وقتی این اتفاق افتاد، در سپاه معاویه هلهله و شادی و کف زدن و رقصیدن به راه افتاد. لذا عزیزان دقت کنند که مسئله مقداری عمیق‌تر از این مسائل است. بنابراین نظر «ابو موسی اشعری» روی «عبدالله بن عمر» بوده است.

باز هم از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در زمینه شخصیت «ابوموسی اشعری» روایتی وارد شده است که حضرت می‌فرماید: یهود این امت «ابو موسی اشعری» است!! همچنین از امام رضا (علیه السلام) روایتی وجود دارد که حضرت می‌فرماید: کسی که بخواهد اسلام خالص را رعایت کند، باید از ابو موسی اشعری برائت بجوید؛

«فَهُمْ كَلَابُ أَهْلِ النَّارِ»

عیون أخبار الرضا علیه السلام، نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: لاجوردی، مهدی، ج

۲، ص ۱۲۶، باب ۳۵

این روایت خیلی واضح و روشن است؛ و ایشان در زمان رسول گرامی اسلام سوابق نادرستی داشته است.

اهل سنت در مذمت او رواياتى دارند، اما آن را توجيه مى‌کنند، زيرا راهى غير از توجيه ندارند. مذمت او در روايات شيعه هم موجود است؛ گرچه در کتب رجالى ما «علامه حلى» مباحثى را در قسم اول آورده است که بايد سر جاى خود بحث شود. بايد بررسى شود که «شيخ طوسى» چطور «منصور دوانيقى» را از اصحاب امام صادق (عليه السلام) آورده است و مراد از صحبت هم يا «صحبت اللقاء» است و يا «صحبت الرواية» است. ما در مورد اينکه «صحبت الايمان» باشد، در کتب ما رواياتى وجود ندارد.

والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته